

دعوای بدون منازع

علی قسمتی تبریزی / محمدصادق محرابی سی سخت

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۰۱

چکیده

بر خلاف باور معمول که منازعه را لازمه دعوی می انگارد، «دعوای بلا منازع» بدون وقوع اختلاف و به منظور تسجیل و تثبیت ادعای خواهان اقامه می شود. در کنار پیشینه فقهی و مصادیق متعدد، برخی ضرورت های حقوقی و اجتماعی، زمینه پذیرش این دعوی را فراهم می آورد؛ لذا مناسب به نظر می رسد که فراتر از قالب های پیش ساخته، عنوان «دعوای بدون منازع» را به هر موردی که خواسته مدعی با حقوق خوانده معارضه ندارد، گسترش داد. ضابطه پذیرش این ادعا، نفع معقول خواهان است که نشان می دهد تصمیم قضائی، مناسب ترین شیوه تأیید و اعمال حقوق مدعی است. لذا به رغم مشابهت با دیگر تصمیمات قضائی، ادعای بدون معارض، ماهیتی مستقل است که به رسمیت شناختن آن، آثار عملی متعددی در رابطه با خواهان و دادگاه دارد. با وجود این، بدیهی است که قابلیت استماع «دعوای بدون منازع» و شناسایی کلیه حقوق قانونی مدعی، نمی تواند حق مکسب اشخاص ثالث را متزلزل کند.

کلیدواژه: دعوا، دعوای بدون منازع، ترافعی، مدعی، اثبات دعوی.

۱- مقدمه

مفهوم دعوی، بیش از هر چیز با اختلاف و منازعه پیوند خورده است؛ تا جایی که گویی طبع دعوی اقتضا دارد که به طرفیت شخصی که منکر ادعای خواهان است، اقامه شود. اما آیا می توان دعوی را بدون کشمکش و بدون خواننده تصور کرد؟ پاسخ این پرسش را می توان در «دعوای بدون منازع» یافت و نشان آن را باید در گفتار فقها جست. شاید در نگاه نخست در عنوان مذکور، نوعی تناقض به نظر برسد؛ چرا که در فقدان نزاع، خواننده ای قابل تصور نیست و با نبود خواننده، دعوایی نخواهد بود. ظاهر قانون آیین دادرسی مدنی نیز با اذعان ضمنی به لزوم وجود خواننده، ذکر مشخصات او را ضروری می داند؛ زیرا دادگاه در صورتی می تواند به نفع خواهان حکم صادر نماید که احراز کند حق ادعایی توسط شخصی دیگر، تضییع یا انکار شده است. پس آیا مرزی میان دعوای بدون منازع با دعوایی که خواننده آن نامعلوم باشد، وجود دارد؟ آیا مفهوم منازع با خواننده منطبق است یا تعابیر متفاوتی هستند؟ همچنین در فقدان مدعی علیه، آیا باید تصمیم دادگاه را حسی شمرد یا غیر قضائی بودن آن را پذیرا شد و یا این که دعوای بدون منازع را ماهیتی مستقل تلقی کرد؟

با جستجو در قوانین و رویه، می توان مواردی را یافت که در برخی از آنها هیچ منازعی قابل تصور نیست و در بعضی نیز دعوی به طرفیت شخصی اقامه می شود که خواسته خواهان، مورد وفاق اوست. در این موارد، برخلاف دعوای ترافعی، اصولاً حقی توسط خواننده مورد تجاوز و انکار قرار نمی گیرد و خواننده نیز به ستیز با خواهان بر نمی خیزد.

در این وجیزه، ضمن شناسایی مفهوم و گستره ادعای بدون منازع، جایگاه، آثار و چگونگی اثبات این دعوی ملاحظه می گردد تا با توجه به تشخیص آن در سابقه فقهی، معلوم شود آیا عنوان مذکور، در نظام قضائی نیز قابل پذیرش است یا خیر؟

۲- مفهوم دعوای بدون منازع

همانند باور عرفی، در متون فقهی نیز عموماً اختلاف طرفین، لازمه دعوی و از مقومات آن شمرده می شود (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۵۹۰/۲). برخی فقها نیز در بیان شرایط استماع دعوی، وجود طرفی که با مدعی مخاصمه و منازعه فعلی دارد را ضروری شمرده و استدلال کرده اند اگر مدعی پیش دستی کند و به منظور اثبات خواسته و تحصیل حکم برای دفع نزاع یا انکار احتمالی شخص دیگری، اقامه دعوی نماید استماع این ادعا بر حاکم واجب نیست و در صورت رسیدگی، آثار حکم مانند وجوب عمل و حرمت نقض رأی بر آن مترتب نمی شود. مثلاً خواهان نمی تواند دعوای صحّت معامله ای را طرح کند که اعتبار آن محلّ اختلاف نیست؛ یا مدعی حقی شود که خواننده به استحقاق مدعی، معترف است (طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۴۱/۲).

با وجود این، اکثر فقها با بیان عبارت «هر کس نسبت به مالی که در تصرف دیگری نیست، ادعایی نماید به نفع او قضاوت می شود»^۱ (محقق حلی، ۱۴۱۸: ۱۰۰/۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۸: ۱۶۴/۱۵) بنای قاعده ای را گذاشته اند که نشانگر پذیرش دعوای بلا معارض است. همچنین برخی در تعبیر دیگری از این قاعده، هر گونه ادعای بدون منازع را مسموع می انگارند.^۲

هرچند به طور معمول، خواهان در مقام مطالبه، اخبار به حقی به نفع خود و به زیان غیر می دهد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۴۹۸/۳-۵۰۰)، اما در دعوای بدون منازع، اولاً، اخبار مدعی به زیان مستقیم کسی نیست و ثانیاً، دعوی، فاقد خواننده به معنای

۱- برخی با افزودن قید بدون منازع، از آن به صورت «کلّ من ادعی ما لا ید لأحد علیه و لا منازع له فیه قضی له به» تعبیر می کنند (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۴۴۹/۳).

۲- «من ادعی أمراً و لا معارض له قبل قوله» (بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۳۶۱/۳).

خاصّ کلمه^۱ است؛ بدیهی است به دلیل نبودن منازع، بالتّبع اختلافی هم حادث نخواهد شد. لذا در تعریف دعوای بدون منازع می توان گفت: «ادّاعی که با حقوق غیر، معارضه ندارد و به منظور تأیید و شناسایی حقّی در نزد مقام صالح اقامه می شود.» برای بررسی امکان پذیرش این دعوا، شایسته است مستندات و مصادیق آن را بررسی نمود.

۳- مستندات پذیرش دعوای بدون منازع

۳-۱- روایات

مستند اصلی فقها، روایت موسوم به «کیس» و حدیث منصور بن حازم است. مطابق این روایت، ده نفر در مجلسی حضور داشتند و در میان آنها کیسه ای حاوی هزار درهم بود. در حالی که از جالسین، تنها یک نفر مدّعی بود و دیگران از خود سلب مالکیت کردند؛ امام صادق (ع) حکم به مالکیت مدّعی داد.^۲

با تمسّک به این روایت، استدلال می شود «در صورتی که منازعی نباشد، وجهی برای منع مدّعی از مالکیت مال وجود ندارد و از مدّعی، بیّنه و سوگندی هم مطالبه نمی گردد» (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۷۶/۱۴)، زیرا «اصولاً بیّنه و یمین در مقام خصومت است و چنین دعوایی به دلیل نداشتن طرف ادّاعایی که با انکار خود به مقابله مدّعی برخیزد محمل اقامه بیّنه و یمین نیست» (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۶۵/۱۲). باید افزود برای پذیرش چنین دعوایی، تصرّف در «حکم منازع» هم نباید در برابر مدّعی وجود داشته

۱- قید «به معنای خاصّ» به این دلیل است که گاه دعوی حسب قواعد آئینی، به طرفیت شخص معینی اقامه می شود، اما مشاراً الیه فاقد اوصاف خواننده است.

۲- ودر کتاب کافی این حدیث به صورت مرسل ذکر شده (کلینی، ۱۳۶۷: ۴۲۲/۷؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷۴/۲۷)؛ اما حسب روایت شیخ طوسی، موثّق است (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۵۰؛ همان، ۱۳۶۴: ۲۹۲/۶).

باشد؛ زیرا در این صورت، عنوان دعوای بلامعارض محقق نیست و حکم به مالکیت متصرف می شود.^۱

اما شماری از فقها، تمسک به حدیث مزبور را به عنوان مستند قاعده یاد شده صحیح نمی دانند، زیرا در دعوای بلامعارض مال نباید در تصرف غیر باشد؛ اما در روایت مذکور، کیسه میان حاضرین بوده و گویی همه ایشان بر آن، تصرفی به منزله ید واحد دارند. همچنین وقتی مالی در تصرف گروهی باشد، از باب منع ترجیح بلامرجح، به همه آنها تعلق دارد و اگر برخی از آنها اقرار به نفی مالکیت خود کنند، دایره مالکین خارج می شوند و مالکیت سایرین باقی است (آشتیانی، ۱۳۶۳: ۳۵۰/۲). در مسأله حاضر نیز با نفی مالکیت بقیه، ید آن کس که متصرف و مدعی ملکیت باشد، دلیل مالکیتش خواهد بود. لذا روایت حاضر، از محل بحث خارج است و پذیرش سخن مدعی، نه از باب دعوای بدون منازع بلکه مستند به قاعده ید است (ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۱۹۱/۲؛ رشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۲/۲).

نظر به این اشکالات، فقها برای توجیه تمسک به این روایت در تأسیس قاعده یاد شده، احتمالاتی را مطرح کرده اند: این که صرف حضور در گرداگرد مالی، تصرف نیست (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۲۲/۳)؛ یا تصور این که مدعی در شمار جالسین و بالتبع در زمره متصرفین نبوده است؛ ترک استفصال در پاسخ معصوم (ع) و همچنین، تلقی ید موصوف به عنوان تصرفی که «مقوم به مجموع» باشد، راهکارهایی است که برای حفظ مستند روایی قاعده ابراز شده است، ولی به نوبه خود مصون از ایراد نیستند (رشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۴/۲-۱۱۶؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۲۳/۳). در هر حال، به نظر می رسد که پاسخ امام (ع) در بیان اصلی عقلایی است و حدیث مذکور،

۱- «مراد از حکم منازع آن است که در تصرف دیگری باشد اگر چه آن دیگر، زبان دعوای ملکیت و منازعت نداشته باشد؛ مثل این که کلاهی بر سر صغیری باشد یا گلیمی در خانه او باشد و صغیر، ولی ای که از حقیقت مطلع باشد و جواب بگوید نداشته باشد... این تصرف، حکم منازع دارد» (نراقی، ۱۴۲۲: ۳۱۹/۱).

در مقام استظهار این برداشت راوی، بیان شده و تأسیس حکمی جدید نیست تا خدشه در دلالت آن، قاعده را متزلزل کند.^۱

علاوه بر روایت فوق، به احادیث دیگری نیز استناد شده است. مثلاً در روایتی سؤال شد: «مردی زنش را سه طلاقه کرد و سپس به زوجه سابق گفت: می خواهم به تو رجوع کنم. زن گفت: با دیگری ازدواج و خود را برای تو حلال کردم. امام (ع) فرمود: هرگاه زن ثقه باشد، قولش پذیرفته می شود» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۳۳/۲۲). اما به نظر می رسد مدلول این روایت که در خصوص حیض، عدّه و ... نیز جاری است^۲ نمی تواند مستند دعوای بدون منازع باشد، زیرا دلیل اعتماد به سخن مدّعی در این موارد، مبتنی بر قاعده «لا یُعلم الا من قبله» است (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۶۱۸/۲) که قاعده ای مستقلّ محسوب می شود (عراقی، بی تا: ۱۲۹).

همچنین در روایتی، معصوم (ع) ادّعی شخصی که خود را مستحقّ معرفی می کند، بدون بینه می پذیرد و فقها به این استناد، به پرداخت زکات به شخصی که مدّعی فقر است، حکم می نمایند (کلینی، ۱۳۶۷: ۲۹۷/۴؛ عراقی، ۱۴۲۱: ۲۹۷)؛ بدیهی است که این مصداق نیز به دلیل صبغه عبادی نمی تواند مستند مطلوبی برای بحث قضائی باشد.

۲-۳- اُصَاله الصّحّه

افزون بر روایات، برخی مستند دعوای بدون منازع را «أصالة الصّحّه» در قول و فعل مسلم می دانند (عاملی، ۱۴۰۹: ۲۲۴/۷-۶۲۴؛ نراقی، ۱۴۱۵: ۳۵۹/۱۷). هرچند بعضی نویسندگان، بر تمسّک به قاعده صحّت در خصوص دعوای بلامعارض خدشه وارد کرده و انصراف اصل صحّت به قول و فعل مسلم را دلیلی اخصّ از مدّعا می -

۱- صاحب جواهر با این احتمال، روایتی دیگر از ابن حازم را ذکر می کند که پاسخ معصوم (ع) در واقع، مؤید نظر راوی است (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹۹/۴۰؛ برای ملاحظه نظر مخالف این برداشت، ر.ک: رشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۶/۲).

۲- جهت ملاحظه روایات بیشتر ر.ک: (بهرانی، ۱۴۰۵: ۱۴۵/۱۲-۱۶۵-۱۶۶) همچنین برخی اعلام به روایتی از وسائل الشیعه (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۴۶۱/۲۵، حدیث ۱) اشاره می کنند (طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۳۸/۲) که مربوط به بحث لقطه و خارج از ما نحن فیه است.

شمارند (آشتیانی، ۱۳۶۳: ۳۵۰/۲؛ رشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۶/۲)، اما متقابلاً استدلال می شود که حمل اقوال و افعال مسلمین بر صحّت، ضرورتی واجب است و منظور از اصل صحّت، حمل کلام و فعل مدّعی در چیزی است که متعلّق به خودش باشد و قبول ادّعی مالکیت مال بلامعارض، از این نظر است که مدّعی از دیگران به امور و اموال خود، آگاه تر است (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۱۳/۲). همچنین با توسعه اصل صحّت معتقدند: هر کس (حتی غیر مسلمان) مدّعی امری شود و منازعی نداشته باشد، اصل بر صحّت ادّعی اوست (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹۸/۴۰).

۳-۳- اجماع

به رغم ادّعی اجماع در این مسأله (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹۸/۴۰؛ طباطبائی، ۱۴۱۸: ۱۶۴/۱۵؛ طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۳۸/۲)، ظاهراً چنین اتفاقی، تعبدی نیست و مدرک آن معلوم است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۶۴۴/۲)، مگر این که روایت را ناظر به قضیه شخصیّه تلقی نمود و موضوع اجماع را هر ادّعی بدون منازع (یا دست کم ادّعی مالی بلامعارض) دانست.

۳-۴- سیره عقلا

بعضی، سیره عقلا را پشتوانه اصلی استماع دعوای بدون منازع دانسته اند که روایات نیز طبق این روش صادر شده است (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱۱۲/۲)؛ متقابلاً برخی بیان می دارند که هرچند در استقرار سیره اشکالی نیست اما فقها استثنائاً در مواردی از این سیره، عدول کرده اند (عراقی، ۱۴۲۱: ۲۹۸). با وجود این، دقت در استثنائات مطروحه نیز نشان می دهد که این موارد تخصّصاً از دعوای بلامعارض خارج بوده و قاعده را خدشه دار نمی کنند.

۴- گستره دعوای بدون منازع در فقه

مصادیقی که در فقه به عنوان دعوای بلامعارض یاد می شوند، متعدّد و متفاوت اند (میرزای قمی، بی تا: ۲۱۵/۱). این موارد را می توان با تفکیک امور مالی و غیر مالی

بررسی کرد تا مشخص شود آیا دعوی بدون منازع، تاب اجرا در هر زمینه ای را دارد یا نه؟ همچنین آیا این قاعده، مطلق است یا آنگونه که ادعا شده است، استثنائاتی دارد؟

۱-۴- دعوی مالی

با توجه به مستند روایی دعوی بدون منازع، پذیرش آن در امور مالی با ایراد کمتری روبرو است. لذا در صورتی که مالی در تصرف کسی نباشد، ادعای بلامعارض نسبت به آن مال مسموع خواهد بود (بجنوردی، ۱۴۱۳: ۱۲۰/۳)؛ البته در این که استماع ادعای بدون منازع، چه اثری دارد و چه حقی برای مدعی ایجاد می کند، اختلاف است: عدّه ای بر این باورند که پذیرش ادعای مطروحه، صرفاً با امکان تصرف وی ملازمه داشته و مفید ملکیت او نیست (طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۳۸/۲)؛ بعضی نیز احتمال داده اند که آثار تصرف و ملکیت تا زمانی که مدعی دیگری نباشد، مراعی است؛ و متقابلاً برخی بر این باورند که پذیرش ادعا، آثار تصرف را به صورت مطلق، به دنبال دارد (آشتیانی، ۱۳۶۳: ۳۴۹/۲).

۲-۴- دعاوی غیر مالی

هرچند پذیرش دعوی بدون منازع در مسائل غیر مالی با تردید مواجه شده است (عراقی، بی تا: ۱۲۹؛ رشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۸/۲)، اما از کلام بعضی علما، استنباط می شود که مدلول قاعده، اختصاص به امور مالی ندارد و ظاهر عبارت، تنها از باب ذکر مورد غالب (امور مالی^۱) است، بلکه «دعوی هر کس که ادعایی کند و معارضی نداشته باشد، مسموع است»^۲.

۱- عدّه ای در بیان قاعده، صراحتاً واژه مال را ذکر کرده اند: «من ادعی مالا لا ید لأحد علیه قضی له به» (سبزواری، ۱۳۸۱: ۷۲۴/۲؛ خوئی، ۱۴۱۰: ۱۵).

۲- به نقل از: (آشتیانی، ۱۳۶۳: ۳۴۸/۲)؛ همچنین ایشان اصل استماع تمامی دعوی بدون منازع را به برخی علما نسبت می دهد (آشتیانی، ۱۴۲۶: ۵۷۳/۲) و بعضی نیز تصریح می کنند اگر دعوی بدون منازع، مستند به سیره باشد، پذیرش آن اختصاص به بایی خاص ندارد (عراقی، ۱۴۲۱: ۲۹۹).

بر این مبنا، پذیرش دعوی بدون منازع به عنوان یک «قاعده»، قابل انطباق بر قضایای گوناگون است و می تواند مستند حکم قرار گیرد (بحرانی، ۱۴۲۳: ۱۶۹/۲). بنابراین، بر خلاف قاعده «البینه» که مستلزم مخاصمه است و مدعی را ملزم به اقامه دلیل می کند، مواردی مانند ادعای زن در خصوص نداشتن یا وفات شوهر، مطلقه بودن، خروج از عده، ادعای وکیل در اتیان موضوع وکالت، ادعای وصایت بر صغیر و ... بدون نیاز به بینه استماع می شود (مجاهد، بی تا: ۴۶۰؛ سیزواری، ۱۳۸۸: ۱۰۵/۲۷؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۸۵). البته همان طور که سابقاً اشاره شد پذیرش اکثر این مصادیق، حسب قاعده «لایعلم» است که تأسیسی متفاوت به شمار می آید (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۳: ۱۲۶/۳). مضافاً بر این که با توجه به تحولات ثبتي، برخی از این مصادیق موضوعیتی ندارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۷۴۶/۳) و حتی عدم ثبت آنها ضمانت اجرای کیفری دارد.

باید توجه داشت که دعوی بدون منازع در جایی صدق می کند که یا طرف ادعایی برای مدعی نیست؛ یا حق، قائم به دو طرف است و خوانده دعوا نیز منکر این مدعا نباشد؛ مثلاً اگر مردی مدعی زوجیت شود و زن سکوت کند و معارضی نبود، بدون طلب بینه و یمین حکم به زوجیت خواهد شد (عراقی، ۱۴۲۱: ۳۰۰)؛ لذا دعاوی غیر مالی بدون معارض بر دو قسم قابل تفکیک است:

- دعاوی که پذیرش آنها لطمه ای به حقوق غیر نمی زند همانند ادعای رجوع، یا ادعای ذوالید بر داشتن وکالت یا وجود امانت (آشتیانی، ۱۳۶۳: ۳۵۳/۲). بدیهی است اگر پذیرش این دعاوی مطابق اصول اثباتی و حسب قواعد مختلف (مانند لایعلم و اقرار مقید) نباشد، دعوایی بلامعارض و بدون بینه قابل استماع است (مانند ادعای نسب صغیر یا وصایت بر او).

- قسم دوم، مواردی که با سقوط حق غیر ملازمه دارند و لذا می توان از مدعی، طلب بینه کرد (آشتیانی، ۱۳۶۳: ۳۵۳/۲)؛ مثل ادعای طلاق توسط زنی که قبلاً در زوجیت مرد مشخصی بوده است، در اینجا عرفاً چنین شخصی (حتی اگر منکری

نباشد) مدعی بر حقّ غیر است و ادّعی بدون دلیل مشاراً الیها مسموع نیست (رشتی، ۱۴۰۱: ۲/۱۱۹).

۳-۴- استثنائات دعوی بدون منازع در فقه

برخی با وجود پذیرش دعوی بدون معارض، معتقدند بنای فقها در ابوابی همچون طهارت، نجاست، هلال، ذبح و ... که «حقّ»، اختصاص به شخص معینی ندارد، بر عدم اعتماد به قاعده دعوی بدون منازع استوار است (عراقی، ۱۴۲۱: ۲۹۹)، مگر این که آماره ای این ادّعا را تقویت کند (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۳/۱۲۰). اما باید افزود علاوه بر این که اصولاً عنوان دعوی و مدعی به این امور اطلاق نمی شود (عراقی، بی تا: ۱۲۹)، با توجه به غلبه صیغه عبادی، این موارد خارج از بحث قضا هستند.

همچنین گاه ادّعا می شود که مواردی از دعوی بدون معارض مستثنی شده اند (نراقی، ۱۴۱۵: ۱۷/۳۶۰). هرچند ملاحظه دقیق تر نشان می دهد که غالب این مصادیق نیز موضوعاً از محلّ نزاع خارج هستند، اما در مقام حاضر، دو مثال شایع از آنها بررسی می گردد:

۳-۴-۱- ادّعی مالکیت بر لقطه و مال مجهول المالك

مشهور فقها بر این باورند که مال لقطه به مدعی آن تسلیم نمی شود مگر این که استحقاق خود را ثابت کند (محقق حلی، ۱۴۱۸: ۳/۲۳۶). بنابراین بر خلاف ضابطه دعوی بدون منازع، فقها مخالفت خود را با مالکیت مدعی بلامعارض لقطه اعلام داشته اند (عراقی، ۱۴۲۱: ۲۹۸) و بر ملتقط واجب است که مال را حفظ و به صاحبش تسلیم کند و گرنه ضامن خواهد بود (همدانی، ۱۳۷۶: ۱۳/۵۱۵). مفاد این حکم در خصوص مال مجهول المالك نیز مجری است و به صرف ادّعی مدعی، مال به او تحویل نمی گردد (طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۲/۱۳۸).

اما چنین دعاوی را نمی توان بدون منازع دانسته و استثناء بر قاعده تلقی کرد؛ زیرا پس از این که مالی مجهول المالك شمرده شد، حاکم (همانند ملتقط بر لقطه) بر آن ولایت دارد و پذیرش ادّعی بدون معارض، مستلزم سقوط بدون وجه این سلطه

شرعی است (رشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۹/۲). البته با توجه به قواعد مقرر در باب نسب، ملاک این حکم در خصوص لقیط مجری نیست و اگر شخصی، ادعای نسب صغیری را نماید، به صرف ادعا و اقرار، مدعایش پذیرفته می شود.^۱

۲-۳-۴- اقرار به نسب متوقی

هرگاه متعاقب فوت شخصی که احتمال وراثت دیگری نسبت به او منتفی نیست، کسی خود را تنها وارث متوقی معرفی نماید، ادعای شخص را نمی توان بدون منازع دانست؛ زیرا وراثت و نسب، امری حادث است و هرچند شخص دیگری، با مدعی نسب، منازعه ندارد لیکن وی برای اثبات گفته خود باید اقامه دلیل کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۷۵۱/۳). از این جهت که در اینجا حاکم به منزله منازع مدعی تلقی می گردد^۲ و قانونگذار نیز امور مربوط به چنین ترکیه ای را طبق ماده ۸۶۶ ق.م. به او واگذار کرده است.

۵- دعوای بدون منازع در نظام حقوقی

اقامه دعوا با منازعه طرفین، ملازمه ندارد؛ زیرا از زمانی که ادعایی در دادگاه مطرح می شود و قبل از این که خواننده، موضعی قضائی در قبال آن اتخاذ کند عنوان دعوا صادق است (برای ملاحظه برداشت متفاوت، ر. ک: جعفری لنگرودی، ۱۳۷۵: ۴۹۹/۳). لذا اطلاق منازعه و منازع به دعوی و اصحاب آن از باب مجاز است و گاه پس از طرح ادعا، مدعی علیه با اقرار یا سازش، خواسته مدعی را پذیرا می شود و با

۱- «ده سال قبل دختر بچه ای را که تازه متولد شده بود مردی از سر راه بر می دارد؛ در حال حاضر زن و مردی ادعا می کنند که دختر، فرزند آنها می باشد و نسبت به ادعای خود بینه شرعی ندارند. ... آیا بدون بینه و تصدیق از دختر بچه بلکه با تکذیب او با توجه به عدم رشد فکری بچه ادعای زن و مرد ... با فرض عدم معارض ثابت می گردد؟ ج - اگر نداشتن رشد دختر به نحوی باشد که شرعاً اقرار و انکار او مسموع نباشد تکذیب او اثر ندارد و ملحق می شود به زن و مرد مدعیین که بلامعارض می باشند...» (گلپایگانی، ۱۳۷۲: ۱۳۷/۳).

۲- حتی گفته شده که در فرض علم به وجود وارث و عدم تعیین او، باز هم توارث بدون بینه ثابت نمی شود چون این ادعا منازع دارد ولو اکنون نزاع بالفعل نیست (میرزای قمی، ۱۳۹۰: ۴۴۴/۵).

اراده خویش از سگویی دفاع به زیر می آید تا نزاعی باقی نماند و دفاعی هم ضرورت نداشته باشد. لذا «دعوای بدون منازعه» برخلاف «دعوای بدون منازع»، ذاتاً و بالقوه، دعوای ترافعی و تمام عیاری است که پذیرش خواسته خواهان یا سازش، مجاللی برای منازعه باقی نمی گذارد. اما در موردی که خواهان (با اطمینان) به صرف استناد به اقرار خواننده، اقامه دعوی کند یا در صورتی که طرفین از ابتدا در موضوع ادعا، تصادق داشته باشند، دعوی بلامعارض است.

نظر به این که اقامه دعوا مستلزم تعیین طرف ادعا است، این مسأله مطرح می گردد که به رغم وجود خواننده، آیا دعوی می تواند بدون معارض انگاشته شود؟ همچنین ماهیت تصمیم دادگاه در دعوای بدون منازع و مصادیق آن، مواردی است که باید بررسی گردد.

۱-۵- لزوم تعیین طرف دعوی

معمولاً برای به جریان افتادن دعوای حقوقی، علاوه بر خواهان و خواسته، وجود خواننده اجتناب ناپذیر است. عموماً خواننده را شخصی تلقی می کنند که دعوا به طرفیت او اقامه شده و حق ادعایی علیه اوست و نتیجه دادرسی، بر او بار می گردد (شمس، ۱۳۸۹: ۳۱/۲). اما با توجه به این که طرفیت داشتن خواننده در محاکمه (حتی در فرض استحقاق خواهان) با محکومیت او نیز ملازمه ندارد، به نظر می رسد که ضرورت تعیین طرف دعوی، امری آئینی است و نیازی نیست همواره حقی علیه خواننده به اثبات برسد یا معارض خواهان محسوب شود. به بیان دیگر، گاه دعوی به طرفیت «خواننده پشتیبان»^۱ اقامه می گردد که نه تنها با خواهان معارضه ندارد بلکه می تواند مؤید ادعای او باشد.

۱- برخی تعبیر «خواننده تسهیل کننده» را برای طرفی که دعوی را تسهیل، تکمیل و استماع آن را تقویت می کند ولی به خودی خود، اثری در اصل حقوق و تعهدات خواهان و خواننده اصلی ندارد و «خواننده بالقوه» را برای شخصی که در تعارض با خواهان نیست، اما طرح دعوا به طرفیت وی، ضروری است، اختیار کرده اند

لذا وقتی حق ادعایی علیه شخصی باشد که نفع وی در رد ادعای خواهان است و بتواند ضمن معارضه با مدعی، به حکم اعتراض کند پای «خوانده» در معنای دقیق کلمه به میان می آید. متقابلاً در صورتی که ادعایی علیه خوانده مطرح نباشد، سخن از دعوی بدون منازع خواهد بود. به عبارت دیگر، طرف قرار دادن خوانده به ضرورت قواعد دادرسی است و گاه نه تنها، صدور حکم به زیان وی نیست بلکه می تواند به نفع او هم باشد و حتی خوانده راساً اجرای دادنامه را تقاضا کند. با توجه به این مفهوم می توان دعوی بدون منازع را از عدم تعیین خوانده در دعوی متمایز کرد.

۱-۱-۵- عدم تعیین خوانده در دعوی حقوقی

طبق بند ۲ ماده ۵۱ ق.آ.د.م. مشخصات خوانده باید در دادخواست ذکر گردد و اگر خواهان، خوانده را به صورت مردّد یا مجهول معرفی کند و هیچ راهی برای شناسایی وی نباشد، اصولاً مجاز به اقامه دعوا نیست و با ضمانت اجرای توقیف و در نهایت ردّ دادخواست مواجه می شود. بدیهی است اگر خوانده مردّد یا مجهول باشد، باز هم دعوا، واجد منازع و خوانده به معنای خاصّ خواهد بود، اما در دعوی بدون منازع، وجود شخصی که حق خواهان را تضییع کند، به کلی منتفی است.

۲-۱-۵- عدم تعیین متهم در دعوی کیفری

با توجه به این که دادرسی کیفری ایران در مرحله تحقیق، تابع نظام تفتیشی است - لذا شکایت در مرحله تعقیب، متوقّف بر تعیین متهم نخواهد بود و دادسرا مکلف به رسیدگی و شناسایی متهم است (مواد ۹۰ و ۱۰۴ ق.آ.د.ک) اما برای صدور کیفرخواست و به تبع آن «قرار جلب به دادرسی»، تعیین و شناسایی هویت متهم

اهمیت دارد (ماده ۲۷۹ ق.آ.د.ک)^۱ این «شکایت علیه ناشناس»^۲ که در نظام های حقوقی دیگر نیز مرسوم است، به معنای بدون منازع بودن دعوای کیفری نیست. صرفنظر از این که در دعوای بدون معارض، حقی خصوصی مطالبه می شود و دعوای کیفری، صبغه عمومی دارد، باید توجه داشت که حضور مدعی العموم در کلیه جرایم و نیز نفس تجاوز به حق توسط مجرم، تصور دعوای بدون منازع در همه جرایم را منتفی می کند.

۲-۵- ماهیت دعوای بدون منازع

قبل از بررسی ماهیت دعوای بدون منازع و تصمیم دادگاه در این خصوص، مقدمتاً باید دید که آیا اقدام دادگاه در این موارد را می توان عملی قضائی محسوب کرد یا با توجه به فقدان نزاع، رسیدگی فاقد جنبه قضائی است؟
عموم فقها در تعریف قضاء، فصل خصومت و رفع منازعه را مدنظر دارند^۳ (طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۳۸/۲؛ خوئی، ۱۳۷۷: ۵/۱) و برخی نیز با استناد به این مفهوم، اطلاق عنوان دعوی به ادعای بدون منازع را صرفاً از باب لغوی مقبول می انگارند (ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۱۹۱/۲)؛ اما متقابلاً از دیگر سو، بعضی در تعریف قضاء، مفهوم گسترده تری را مدنظر داشته و بر این باورند که در فرض احتمال اختلاف، حکم مقتضی می تواند از خصومت های آتی جلوگیری کند (نجفی، ۱۴۰۴: ۸/۴۰-۱۰۰).

هرچند عموم حقوقدانان نیز عنصر تعیین کننده عمل قضائی را وجود نزاعی می - دانند که دادرس آن را فیصله می دهد (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۸۰ به بعد)، لیکن به نظر می

۱- گاه مشخص نبودن متهم، نه تنها مانع شکایت نیست، بلکه در مواردی (مانند ماده ۴۸۷ ق.م.ا) منجر به صدور حکم و پرداخت دیه از بیت المال نیز می شود.

2-Porter plainte contre X

۳- البته صاحب عروه، تشاجر و تنازع را نسبت به وجوب استماع حکم، لازم می داند و در صورت استماع دعوای بدون منازع، آثار قضاء را بر آن قابل ترتب می شمارد.

رسد وجود اختلاف، مشخصه انحصاری عمل قضائی نیست؛ مثلاً اگر خواهان دعوای خود را از ابتدا مستند به اقرار خوانده، طرح کند و دلیلی بجز ملکه دلایل نداشته باشد یا در صورتی که خوانده بدون دفاع اقرار به استحقاق خواهان نماید، عنوان دعوای منتفی نمی شود و دادگاه موظف به صدور حکم خواهد بود.^۲

باید توجه کرد که عدم استماع دعوای بدون منازع در سخن برخی فقها به این دلیل است که ثمره ای بر آن مترتب نمی گردید. اما بدیهی است که اکنون با تغییر کارکردهای قضائی، استماع شماری از دعوای بدون منازع، ثمرات متعددی برای اصحاب دعوای دارد. لذا در ساختار کنونی که شناسایی و ترتب آثار حقوقی هر ادعا نیازمند تسجیل قانونی و قضائی است، گاه تثبیت حقی که منازعی ندارد یا با مدعی متحد المسلك است، جز از طریق اقامه دعوی میسر نیست. نظر به این حقیقت، فقدان منازع نیز نباید مانع احقاق حق باشد و استماع دعوای بدون معارض، لازمه تثبیت و شناسایی حقوق مدعی است.

بی تردید، اقامه دعوایی که نتیجه ای برای مدعی ندارد، معقول نیست و اصولاً کسی به دنبال طرح دعوای بی ثمر و تحصیل حاصل نخواهد بود. صرفنظر از تضييع وقت و هزینه، اگر ثمره ادعای بدون منازع، اثبات مسلمات باشد نفعی بر دادرسی مترتب نمی شود، چراکه مثلاً کسی دنبال این نیست که ارتجالاً اثبات کند فرزندی که نام او در شناسنامه اش نقش بسته، مشروع است؛ یا مالی که در تصرف دارد ملک قانونی اوست؛ یا نکاحش صحیح است و ...، اما عدم وجود منازع نیز نباید نافی حق

۱- این برداشت (دست کم) در قالب مفهوم عام عمل قضائی مورد اذعان حقوقدانان است (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۰۳).

۲- برخی معتقدند در این مورد دعوای از بین می رود و دادگاه باید قرار سقوط دعوای صادر کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۵۴۸/۱). ولی به نظر می رسد نه تنها در این صورت بلکه حتی در موردی که خواهان، ادعای خود را به «نیت اخذ اقرار خوانده» و بدون هیچ دلیل دیگری طرح کند، دادگاه موظف به صدور حکم است؛ زیرا اقرار به عنوان دلیل اثبات دعوای در قانون ذکر شده و استناد به آن منع نگردیده است تا دعوای را زایل کند.

اقامه دعوی باشد؛ زیرا اگر ملاک اقامه دعوی، نفعی مشروع باشد پذیرش این مدعا نیز نباید منوط به منازع گردد (خدابخشی، ۱۳۹۳: ۳۹). لذا اگر قاضی نتواند این نفع مشروع را احراز نماید، خواهان باید اثبات کند که رأی دادگاه یگانه راه یا مهم ترین شیوه تثبیت، شناسایی یا اثرگذاری حقوق اوست و در هر حال، فقدان منازع نباید مانع استماع دعوی شمرده شود.

به منظور تمیز ماهیت ادعای بدون معارض، برخی از تصمیمات دادگاه که شاید با دعوای بدون منازع مشتبه شوند، بررسی و متعاقباً تعدادی از مصادیق دعوای بدون معارض ملاحظه خواهد شد.

۱-۲-۵- تصمیمات اداری

هرچند تصمیمات اداری دادگاه از این جهت که اختلافی را حل نمی کنند و در رسیدگی غیر تناظری صادر می شوند (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۳۲) با دعوای بدون منازع مشابه هستند، اما تفاوت هایی ماهوی نیز دارند: علاوه بر این که تصمیم دادگاه در ادعای بدون منازع مستقیماً به منظور تثبیت حق و در راستای هدف دادرسی است، عمل دادگاه در این دعوای مستدلاً با انشاء رأی و با تنظیم دادنامه صورت می گیرد، ابلاغ می شود و مشمول قاعده فراغ دادرسی می گردد، در حالی که تصمیم اداری، فاقد این خصایص است (شمس، ۱۳۸۹: ۲/۲۶۶).

۲-۲-۵- امور ترافعی و حسبی

تعریف و تمیز امور ترافعی و حسبی، مجال واسعی می طلبد و توسط محققین بررسی و حق مطلب ادا شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۱۴ به بعد؛ شمس، ۱۳۸۹: ۲/۱۹۴). امور ترافعی که می توان از آن به عنوان یک «دعوای کامل» نام برد هنگامی است که طرفین متخاصمین، ادعایی را جهت اثبات یا انکار، نزد قاضی اقامه یا رد نمایند و دادگاه فصل خصومت کند (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۱۷). بر این اساس، هر یک از اصحاب دعوا علاوه بر فرصت و امکان مناقشه ادعاها و ادله رقیب، باید فرصت و مجال طرح ادعا و دلایل خود را نیز دارا باشد. متقابلاً برای امور حسبی غالباً به معیار

عدم سبق منازعه (ماده ۱ قانون امور حسبی)، عنایت می شود و عموم نویسندگان نیز از همین ضابطه پیروی نموده اند (همان).

با توجه به تعریف قانونی مذکور، برخی (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹: ۵۶) برای امور حسبی، گستره گسترده ای را تصویر کرده اند که به نظر می رسد مورد تمکین رویه قضائی نباشد.^۱ لذا شایسته است که برای تشخیص امور حسبی علاوه بر وجود یا عدم اختلاف، به لزوم یا عدم لزوم مداخله، اقدام و تصمیم گیری دادگاه نیز توجه شود (شمس، ۱۳۸۹: ۲/۲۵۵).

از آنجا که اصولاً در امور حسبی، متقاضی با کسی طرفیتی ندارد و غالب موارد آن نیز متوقف بر وقوع نزاع نیست، شاید تصور شود که دعوی بدون منازع نیز امری حسبی است. اما باید عنایت داشت که هر امر غیرترافیعی، مساوق با امور حسبی نخواهد بود؛ زیرا افزون بر فقدان منازعه، دیگر خصلت مهم امور حسبی، مصلحت اجتماعی و صبغه حمایتی است که اقتضاء می کند حتی اگر مرافعه ای نباشد و درخواست رسیدگی نشده باشد^۲ دادگاه در قضیه ورود پیدا کند. به همین دلیل، وجهه عمومی امور حسبی از امور ترافیعی و دعوی بدون منازع، پررنگ تر است (جعفری لنگرودی،

۱- لذا بر خلاف برخی کشورها به نظر می رسد درخواست تغییر نام یا طلاق توافقی، امر حسبی محسوب نمی شود.

۲- هرچند ملاک قانون، تکلیف مداخله دادگاه در فقدان دعوی است اما بر خلاف آن چه از ظاهر بیان برخی استنباط می شود (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۶۱)، همه امور حسبی، تکلیف رسیدگی بدون درخواست را همراه ندارد. صرف نظر از این که در موارد متعددی درخواست توسط دادستان یا متصدی مربوط انجام می شود، معیار نفع اجتماعی و صبغه عمومی است که رسیدگی را توجیه می کند. با این تعلیل، لزوم رسیدگی بدون دعوی در کنار وصف حمایتی از کسی که قادر به دفاع از حقوق خود نیست، مایز امور حسبی از امور ترافیعی و دعوی بدون منازع است. مثلاً حسب قانون نحوه اهدای جنین به زوجین نابارور (۱۳۸۲) زوجین مشترکاً دریافت جنین را از دادگاه تقاضا می نمایند، اما بدیهی است که محاکم تا قبل از درخواست ذینفع، مجاز به دخالت نیستند. لذا رأی وحدت رویه شماره ۷۵۵ مورخ ۹۵/۱۰/۱۴ که تقاضای زوجین را ترافیعی تلقی نمی کند، باید بر حسبی بودن حمل کرد، نه دعوی بدون منازع.

۱۳۷۶: ۲/۲۸۶-۲۸۸). افزون بر این، به علت وجهه خصوصی دعوی بدون منازع، اصولاً دادرس امکان تحصیل دلیل در آن را ندارد، اما در امور حسبی دادگاه به عنوان نگهبان حقوق عمومی می تواند تحصیل دلیل کند و هر تحقیقی را انجام دهد؛ حتی (حسب ماده ۴۰ ق.ا.ح.) می تواند اشتباهات احتمالی را تصحیح نماید، اختیاری که بی تردید در دعوی بدون منازع جایز نیست.

۳-۵- مصادیق دعوی بدون منازع در حقوق موضوعه و رویه قضائی

بعضی از مواردی که به عنوان مصداق دعوی بدون معارض در فقه از آنها یاد شده است، امروزه محملی برای طرح در نظام قضائی ندارند؛ زیرا از یک سو، برخی امور مربوط به احوال شخصیه یا حقوق خانوادگی (مانند عدم تأهل زوجه) با توجه به مقررات و مستندات ثبتي، مورد تردید واقع نمی شود. از سوی دیگر، صبغه قضائی برخی دعوی با تمهید مراجع اداری (مثل مصرف موقوفه ای که مصرفش معلوم نیست یا دعوی تولیت (بجنوردی، ۱۴۱۳: ۳/۱۲۰)^۱ حسب قانون تشکیلات و اختیارات سازمان اوقاف و امور خیریه و ماده ۶ آئین نامه کیفیت تحقیق در شعب تحقیق سازمان حج و اوقاف) کمرنگ شده است. اما صرفنظر از این امور و قبل از ذکر بعضی دعوی که منازعی ندارند، باید از مواردی یاد کرد که شاید با دعوی بدون معارض، مشتبه گردند.

۱-۳-۵- مصادیق مشتبه

۱- پذیرش دعوی تولیت از سوی مدعی بلامعارض در فقه مورد اختلاف است (طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۲/۱۳۸)، بند ۳ ماده ۱۶ ق. آ.د.م سابق نیز به طور مطلق از «دعوی تولیت» یاد می کرد که به نظر می رسد بدون اختلاف و منازع هم قابل طرح بود. البته در هر حال، حسب رأی وحدت رویه شماره ۵۵۲ مورخ ۷۰/۲/۳ صلاحیت شعب تحقیق اوقاف، نافی صلاحیت دادگاه نیست.

برخی اساتید ضمن پذیرش دعوی بدون منازع و تصویر نمونه های متعدّد حقوقی آن (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۴۹۹/۳)^۱ از ماده ۶ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون آئین دادرسی مدنی^۲ (۴۷/۸/۲۰)، یاد کرده اند. لیکن باید توجه داشت که هرچند این دعوا، غیابی است و حکم دادگاه بدون حضور و واکنش خواننده صادر می گردد، اما این امر را نمی توان به معنای عدم معارض تفسیر کرد؛ زیرا در دعوی بدون منازع، خواننده به مفهوم دقیق خود وجود ندارد و لذا استشهاد به ماده یادشده، موجه به نظر نمی رسد.

الف - مطالبه دیه و غرامت از نهادهای جانشین عامل زیان

با وجود این که پرداخت دیه غالباً در مراجع جزایی رسیدگی می شود، اما با توجه به آثار و ماهیت آن (ماده ۴۵۲ ق.م.ا)، مشمول بسیاری از ضوابط کیفری نیست. در این راستا گاه قانونگذار، تادیبه دیه و برخی غرامات (مانند ماده ۲۵۵ ق.آ.د.ک) را بر عهده نهادی می گذارد تا جانشین عامل زیان گردد. لذا با توجه به ناشناس بودن یا محکوم نشدن عامل خسارت، این سؤال مطرح است که آیا در این موارد می توان دعوی را بدون منازع تلقی کرد؟ هرچند سابقاً تشّت و تفاوت مقرّرات در این زمینه، موجب نوعی ناهمگونی در راهکارهای قانونی بود اما باید توجه داشت که در صورت محکومیت نهادی مثل دولت یا بیمه (حتی اگر حقّ مداخله و اعتراض نداشته باشند یا در صورت محکومیت بدون دفاع بیت المال در قانون سابق)، دعوا باز هم منازع بالفعل دارد. در حال حاضر نیز می توان حسب نهادی که متکفل تادیبه غرامت است، تمایز قائل شد:

۱- برای ملاحظه برخی مصادیق دیگر، ر.ک: همان منبع، ص ۷۴۶ به بعد، هرچند برخی مثال ها، مشمول عنوان دعوی بدون منازع در تعبیر دقیق خود نمی شود.

۲- «در دعوی که موضوع آن مطالبه وجه نقد و دعوی مستند به اسناد عادی است دادگاه می تواند بنا به تقاضای خواهان بدون اخطار به خواننده و در جلسه اداری فوق العاده با ملاحظه اصول اسناد خواهان رسیدگی و ... اقدام به صدور حکم غیابی نماید.»

از طرفی گاه متکفل پرداخت دیه (در مواردی مثل مواد ۴۷۷ و ۴۸۷ ق.م.ا) و غرامت (مانند اشتباه قاضی)، بیت المال و دولت است. تا قبل از تصویب تبصره ماده ۳۴۲ قانون آ.د.ک^۱، هرچند عموماً وزارت دادگستری عهده دار محکومیت مالی بیت المال بود، اما ظاهراً حقوق این مرجع به عنوان مدعی علیه لحاظ نمی شد و دعوایی به طرفیت دادگستری (یا دولت) طرح نمی گردید. متقابلاً در فقدان نص قانونی، این نهاد (برخلاف خواننده یا متهم) از ابزارهای دفاعی برخوردار نبود و امکان اعتراض به رأی را نیز نداشت. متعاقب تصویب قانون جدید دادرسی کیفری، دادگاه مکلف به «دعوت» از نهاد متکفل پرداخت دیه یا غرامت شده است. لذا با توجه به عبارت ذیل تبصره ماده ۳۴۲ این قانون، وزارت دادگستری در مقام منازع از کلیه حقوق دفاعی و از جمله تجدید نظر برخوردار است.

از طرف دیگر، در تصادفات رانندگی، گاه جبران خسارت بر عهده بیمه گر یا صندوق تأمین خسارت های بدنی است. با وجودی که حسب ماده ۴ قانون بیمه اجباری، دعوی باید به طرفیت بیمه یا صندوق طرح شود، اما مقنن وفق ماده ۵۰ این قانون نیز (در مواردی که صندوق یا بیمه، طرف دعوی نباشند) کلیه مراجع رسیدگی به دعاوی ناشی از حوادث رانندگی را مکلف به اطلاع رسانی به بیمه و صندوق نموده است تا امکان ورود در دعوی را داشته باشند. در هر حال، حتی در صورتی که نهاد پرداخت کننده وارد دعوی نشود، امکان اعتراض به رأی را به عنوان ثالث خواهد داشت. هرچند که حسب تبصره ماده فوق، این اعتراض مانع اجرای حکم نیست، اما این تفاوت نمی تواند دعوای علیه صندوق یا بیمه را بدون معارض تصویر کند؛ زیرا دعوای مطالبه خسارت، فی نفسه به زیان این نهادها است و بدون منازع انگاشته نمی شود.

۱- «... دادگاه موظف است از دستگاه پرداخت کننده دیه یا خسارت به منظور دفاع از حقوق بیت المال برای جلسه رسیدگی دعوت نماید. دستگاه مذکور، حق تجدید نظرخواهی از رأی را دارد.»

ب- ادعای اعسار از هزینه دادرسی

در تمیز دعوای بدون منازع باید توجه داشت که ادعای مطروحه نباید به زیان هیچ شخص معینی باشد. بنابراین برخی دعاوی همانند اعسار از هزینه دادرسی، به رغم این که فاقد خواننده به معنای دقیق کلمه است را نمی توان بدون معارض انگاشت، چون هرچند بر خلاف ماده ۶۹۷ قانون سابق، حسب ماده ۵۰۷ ق.آ.د.م. فعلی، ادعای اعسار (به جای دادستان) به طرف دعوای اصلی ابلاغ می گردد که در این خصوص معارض خواهان نیست (خدابخشی، ۱۳۹۳: ۱۱۳)، اما نظر به این که معافیت از هزینه دادرسی دستاویز عدم تادیبه حقوق دولت است، دعوای بدون منازع تلقی نمی گردد.^۱

۲-۳-۵- مصادیق حقوقی ادعای بدون منازع

صرفنظر از موارد فوق، در قوانین و رویه قضائی می توان برخی از دعاوی را یافت که به رغم این که هر یک موضوع و شرایط ویژه خود را دارد ولی وجه مشترکی که آنها را به یکدیگر پیوند می دهد، فقدان خواننده (به معنای خاص کلمه) و به تبع آن، عدم ستیز و اختلاف است. در این موارد که حسب حکم قانون یا نیاز خواهان طرح می گردند، تصمیم دادگاه نیز می تواند در تأمین مطلوب خواهان یا طرفین دعوایی باشد که هر دو ذینفع انگاشته می شوند (مانند طلاق توافقی موضوع مواد ۲۵ و ۲۶ قانون حمایت خانواده). لذا مصادیقی که ذکر می شود، حضری نیستند و با فرض ترتب نفع مشروعی که تحصیل حاصل نباشد، امکان پذیرش هرگونه دعوای بدون منازعی وجود دارد.

الف- دعوای اثبات نسب بدون منازع

نسب، به دلیل آثار مهمی که بر آن مترتب می شود، ممکن است مورد اختلاف واقع گردد و مدعی باید آن را اثبات کند. قانونگذار در زمینه اثبات نسب محدودیتی

۱- همچنین به نظر می رسد که بر خلاف برخی باورها (از جمله نظریه شماره ۷/۷۹۸۸ مورخ ۸۲/۱۰/۲ اداره حقوقی قوه قضائیه)، با توجه به تأثیر پذیری طلبکاران از حکم ورشکستگی، نمی توان درخواست ورشکستگی توسط خود تاجر را بدون معارض و مدعی علیه طرح کرد.

قائل نشده است، اما اقرار به نسب و ویژگی هایی دارد که آن را از سایر اقراربر متمایز می سازد و از جهتی ادّعا نیز به شمار می رود؛ زیرا در کنار تکالیفی که برای مقررّ ایجاد می کند، در عین حال ممکن است حقوقی نیز برای او در پی داشته باشد. به همین مناسبت، علاوه بر شرایط عمومی، نفوذ این قسم از اقرار موکول به شرایط مقررّ در ماده ۱۲۷۳ ق.م.ا است.

بخش اخیر ماده فوق، به فرضی اشاره دارد که مقررّ له صغیر است و مدّعی دیگری نیز بر نسب او نباشد. اما بر خلاف معمول که اقرار، متوجّه خواننده و مدّعی علیه دعوا است در اینجا خواهان، دعوای خود را بر مدار اقرار طرح می کند و حکم به سود وی، صادر خواهد شد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۱۹۶/۱). همچنین وجه تمایز اقرار راجع به صغیر، خلاف قاعده بودن آن است؛ زیرا طبق قاعده در اقرار به نسب شخص کبیر، «تصدیق مقررّ له» ضروری است؛ حال آن که در رابطه با صغیر، استثنائاً تصدیق مقررّ له شرط نیست (محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۳۴۷/۹). همچنین مدّعی پس از فوت صغیر نیز می تواند به نسب وی اقرار نماید و ظنّ این که اذعان به نسب صغیر برای استفاده از ترکّه او بوده است، اقرار را بدون اثر نمی کند (امامی، ۱۳۸۴: ۵۰/۶). بنابراین، هرگاه منازعی در این مدّعا نباشد، ادّعای خواهان دعوای بدون منازعی است که بدون بینّه پذیرفته خواهد شد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۶۳۶/۱).

همچنین نظر به این که مبنای حکم فوق، عدم اهلیت و تعدّر تصدیق محجور است و این علّت در خصوص مجنون نیز وجود دارد، در صورت نبودن منازع در نسب، می توان به صرف اقرار مدّعی بسنده کرد و تصدیق مقررّ له مجنون، لازم نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۸۳/۲؛ صفایی، ۱۳۸۱: ۸۲، محقق حلّی، ۱۴۱۸: ۱۲۴/۴؛ برای ملاحظه نظر مخالف، ر. ک: امامی، ۱۳۸۴: ۵۱/۶؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۶۳۶/۱). باید توجه

۱- «... اولاً، تحقّق نسب بر حسب عادت و قانون ممکن باشد، ثانیاً، کسی که به نسب او اقرار شده تصدیق کند، مگر در مورد صغیری که اقرار به فرزندگی او شده به شرط آن که منازعی در بین نباشد.»

داشت که حتی اگر دعوای فوق (جهت رعایت مسائل آئینی) به طرفیت محجور یا قیم وی اقامه گردد، باز هم ترافیعی نیست و در آن به جز اقرار دلیلی مطالبه نخواهد شد.

ب- دعوای تنفیذ

دعوای تنفیذ در موارد مختلفی به کار گرفته می شود و می تواند مصداق ادعای بدون منازع باشد. بعضی از این موارد که در متون قانونی هم پیش بینی شده، ناظر به شناسایی و اجرای رأی است^۱ (مانند تبصره ماده ۴ قانون حمایت خانواده در تنفیذ تصمیم مراجع اقلیت های دینی در امور حسبی و احوال شخصیه و ماده ۱۵ همین قانون در خصوص احکام خارجی در دعوای خانوادگی). همچنین گاه یک طرف عقد، برای بهره مندی از آثار حقوقی قرارداد متوسل به این دعوا می گردد. صرفنظر از این که تنفیذ در مقام حاضر، تعبیر دقیقی نیست ولی اصولاً در این دعوی (و برخی عناوین مشابه مانند اثبات اصالت یا احراز تاریخ تنظیم قرارداد) برخلاف دعوای ترافیعی، حتی مورد تجاوز، تضییع و انکار توسط خواننده قرار نمی گیرد و وی نیز به ستیز با خواهان بر نمی خیزد. پذیرش چنین دعوایی گاه توسط خود قانونگذار با تعابیری مانند تأیید تاریخ و صحت معامله با سند عادی (تبصره ماده ۶ قانون اراضی شهری و تبصره ماده ۷ قانون زمین شهری)، پذیرفته شده است.

برخلاف تصویری که تنفیذ اسناد و اعلام صحت معاملات در مورد یاد شده و تنفیذ وصیت نامه عادی را استثناً تلقی می کند (دادنامه شماره ۴۷۷ مورخ ۱۳/۶/۸۶ شعبه ۶ دیوان کشور به نقل از عابدیان، ۱۳۹۲: ۲۹۲) و با وجود این که رویه قضائی در پذیرش چنین دعوایی، تردید جدی دارد، به نظر می رسد که تنفیذ قرارداد با سند عادی به - عنوان قاعده، منعی ندارد و به رغم تشکیک نظرات، همچنان می توان آن را به عنوان دعوایی بدون منازع استماع کرد. صرفنظر از برخی مستندات مبتنی بر مصالح اجتماعی (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۴۵ به بعد) - که در جای خود می تواند موجه انگاشته شود - اهم

۱- تنفیذ در این معنا در فقه نیز پذیرفته شده است (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰/۴۰).

استدلال محاکم در مخالفت با دعوی تنفیذ مبتنی بر دلایلی است که پذیرش مفهوم «ادعای بدون منازع»، ایرادات مطروحه را منتفی می کند:

از طرفی استدلال شده که در دعوی تنفیذ اصولاً حقی مورد تعرض قرار نمی گیرد و طرفین، نزاعی ندارند تا دادگاه حلّ اختلاف نماید (دادنامه های شماره ۷۹۹ مورخ ۹۱/۷/۲۵ شعبه ۱۶ و شماره ۱۲۶۶ مورخ ۹۱/۱۰/۴ شعبه ۳۳ تجدیدنظر تهران). مضافاً بر این که در این دعوی، سخن خواهان موافق اصل صحت است و لذا طبق قاعده، وی مدعی محسوب نمی شود. در واقع، بدون حکم قضائی نیز عقد، محمول بر صحت است و نتیجه چنین دعوایی تحصیل حاصل خواهد بود (دادنامه شماره ۱۴۵۲ مورخ ۹۲/۱۰/۲۲ شعبه ۳ تجدیدنظر تهران). همچنین مخالفین معتقدند که در خصوص این مدعا، برای خواهان نفعی قابل تصور نیست و دادگاه نیز مرجع صدور گواهی نیست و مدعی باید آثار رابطه مفروض خود را مطالبه نماید (دادنامه شماره ۷۴۴ مورخ ۹۱/۶/۱۵ شعبه ۳ تجدیدنظر تهران).

اما صرفنظر از این که قبل از پاسخ خوانده نمی توان عدم تعرض طرف قرارداد را مستند پذیرش سند و معامله قرار داد، باید توجه داشت که با استماع دعوی و اذعان خوانده به اصالت سند و قرارداد، حقیقتی توسط دادگاه احراز شده است که فی نفسه ارزش و سندیت دارد. تصادق طرفین، مصداق دعوی بدون منازع است و منعی برای رسیدگی به چنین خواسته ای وجود ندارد.

حتی همان طور که برخی بیان کرده اند در چنین موردی، با وجود فقدان منازعه، نفع خواهان مقتضی اقامه دعوی است تا از منازعه آینده اجتناب شود (متین دفتری، ۱۳۷۸: ۲۱۳/۱). در حقیقت، تثبیت حق مدعی ملاک ذینفعی است و پذیرش دعوی با مانعی روبرو نخواهد شد؛ مضافاً بر این که هرچند ملاک دعوی نفع خواهان است اما این انتفاع، ملازمه با اضرار خوانده ندارد.

از سوی دیگر، گاه صرف تأیید خواننده اگر توسط مرجع قضائی تسجیل نگردد، سبب نمی شود خواهان از کلیه حقوق خود متمتع گردد؛ بخصوص اگر انتقال رسمی سند (به واسطه برخی معاذیر قانونی ممکن نباشد یا در صورتی که خواهان بخواهد به تصمیم برخی مراجع، اعتراض یا حقوق خود را اعمال کند) تأیید انتقال قانونی یا اصالت سند، مقدمه تثبیت مالکیت خواهان و اعمال حقوق اوست. لذا به نظر می رسد که پذیرش دعوای تنفیذ، فی نفسه ایرادی حقوقی ندارد و مصداق دعوای بدون منازع است. هرچند باید افزود که حسب قواعد عمومی، اقرار خواننده و تسلیم او به خواسته خواهان نمی تواند به زیان ثالث و برخلاف قواعد آمره باشد و در حقوق دیگران خدشه ای ایجاد کند.^۱

۳-۳-۵- آثار دعوای بدون منازع

همانند سایر دعوای در ادعای بدون منازع نیز محکمه پس از تقدیم دادخواست، مکلف به رسیدگی است و نمی تواند از تکلیفی که با ابتکار خواهان به آن مشغول شده، استنکاف ورزد (ماده ۳ ق.آ.د.م). اما وضعیت ویژه این دعوی، آثاری را به دنبال دارد که تا حدودی متفاوت از دیگر دعوای است. مهم ترین این آثار در خصوص اثبات دعوای بدون معارض و نقش مدعی و دادرس در این خصوص و همچنین اثر رأی دادگاه، قابل بررسی است.

الف- اثبات دعوای بدون منازع

بدیهی است که هرگاه حق مورد ادعا فاقد دلیل باشد، نمی توان حمایت از آن را انتظار داشت. اما سؤال اینجاست که نظام اثباتی حاکم بر دعوای بدون منازع چگونه است؟

۱- تلقی چنین امری، هم در خصوص پذیرش ادعا و هم در عدم اضرار و تأثیر در حق ثالث، مورد عمل و تأیید مراجع قضائی است. مثلاً هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، در دادنامه شماره ۶۰۰ مورخ ۹۳/۴/۲، ضمن عدم ابطال دستور العمل وزارت کار تصریح می کند که اقرار کارفرما در صورتی که موجب تکلیف برای ثالث باشد، به تنهایی موجب تشخیص رابطه کارگری و کارفرمایی نخواهد بود.

برخی با تمسک به قاعده «لایعلم» و با توجه به این که در مواردی مستندات فقهی این قاعده و دعوی بدون معارض مشترک است، معتقدند که بین این دو مفهوم، رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۱۰۲۹/۲) و باید سخن مدعی را بدون دلیل پذیرفت. اما به نظر می رسد که این دو عنوان، به مثابه دو کبرای مستقل هستند که هر یک در مجرای خود اعمال می شود (عراقی، بی تا: ۱۲۹)؛ زیرا در حالی که اعمال قاعده «لایعلم» ممکن است همراه با اختلاف میان اصحاب دعوا باشد، طبیعت دعوی بدون منازع به گونه ای است که ستیزی در آن قابل تصور نیست. از سوی دیگر، جوهره تمامی دعوی (که دعوی بدون منازع هم از آن مستثنا نیست)، ادعای داشتن حقی معین است و همین خصیصه آن را از بسیاری عناوین دیگر متمایز می سازد. در واقع، ماهیت اخبار از حقّ که مرتبط با عالم ثبوت است با قاعده «لایعلم» که ناظر بر عرصه اثبات است، تفاوت دارد.

صرفنظر از تفاوت این دو قاعده، عموماً استدلال می شود که در دعوی بدون منازع با توجه به این که مخاصمی در برابر مدعی وجود ندارد، نیازی به اقامه بینه و سوگند نیست (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۷۶/۱۴؛ نراقی، ۱۴۱۵: ۳۵۸/۱۷؛ طباطبائی، ۱۳۷۸: ۱۳۸/۲). بنابراین علاوه بر این که خواسته خواهان مورد انکار خواننده قرار نمی گیرد و به زیان او نیست، گاه «عین دعوی گواه صدق خویش است» لذا همین اندازه که برای دادگاه محرز شود که دعوی بدون منازع محقق شده است، کفایت می کند و محکمه نیز قاعدتاً نمی تواند در مقام ایراد بر این اظهارات برآید؛ چرا که در دعوی حقوقی، دادرس حق ندارد خود را در نقش طرف دعوی قرار دهد.

ضمن پذیرش این امر، باید افزود با توجه به این که حکم دادگاه به عنوان سند رسمی، از امتیازات بسیاری برخوردار است، محکمه این امکان را دارد تا نسبت به ادعای مطروحه، بررسی مقتضی را انجام دهد که البته این امر الزاماً به معنای مطالبه

دلیل توسط دادگاه نخواهد بود. در همین راستا نیز حسب برخی مستندات فقهی، اعمال قاعده منوط به ثقه و ظاهر الصلاح بودن و در معرض اتهام نبودن مدعی شده است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۶۶/۱۲؛ گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۹۶؛ طباطبائی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۳۸/۲). بنابراین بررسی احتمالی دادگاه به منظور احراز شرایط ادعا و وضع حقوقی جدیدی است که ایجاد می کند، نه تحصیل دلیل به زیان مدعی؛ زیرا نظر به این که صرف دعوی خواهان بدون منازع، او را مستغنی از استناد به دلیل دیگر می کند این ادعای بی دلیل نباید با باور قاضی و حقایق مشهود مغایر باشد.

ب- اثر رأی دادگاه

هرچند با پذیرش ادعای بدون معارض به نفع خواهان قضاوت می شود، اما پرسش اینجاست که قبول ادعا در قبال خود مدعی، چه حقی ایجاد می کند؟ با وجود اختلافی که در این خصوص وجود دارد (رشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۸/۲) به نظر می رسد که با فقدان منازع فعلی، کلیه حقوق مدعی مورد ادعا شناسایی و تثبیت می شود و هر گونه ادعای بعدی نیاز به اثبات در قالب دعوی تمام عیار دارد. مثلاً در صورتی که به نفع مدعی مال بدون معارضی حکم گردد، وی مالک آن مال انگاشته می شود و آثار تصرف قانونی برای او به رسمیت شناخته می گردد (نراقی، ۱۴۱۵: ۳۵۹/۱۷). لذا اگر متعاقباً شخص دیگری ادعایی در خصوص آن مال نماید، ملزم به اثبات و اقامه بینه در برابر مدعی بدون منازع (متصرف) خواهد بود (آشتیانی، ۱۳۶۳: ۳۴۹/۲).

البته قطعاً تصمیم دادگاه نمی تواند حقیقتی را که سابقاً تسجیل شده، تغییر دهد یا به زیان اشخاص ثالثی که حقی مکتسب دارند، تمام شود؛ مثلاً نسبت به امری که به موجب سند رسمی یا دادنامه مقدم الصدور، تصمیمی اتخاذ شده است ادعای بدون منازع بعدی تأثیری نخواهد داشت، بلکه در حقیقت در این موارد، دعوی منازعی دارد که خواهان، سمت او را مکتوم کرده است.

نتیجه گیری

بر خلاف باور مرسوم که منازعه را مقوم دعوی تلقی می کند، دادخواهی و اعمال حق در مراجعه به دادگاه می تواند بدون نزاع و در راستای تثبیت یا تأیید حقوق اشخاص انجام شود. در حقیقت در برخی موارد، حقی مورد تجاوز و انکار قرار نگرفته است بلکه مدعی صرفاً برای تأیید و به رسمیت شناختن حقوق خویش اقامه دعوا می نماید.

هرچند پیشینه فقهی و برخی ضرورت ها مؤید استماع این دعوا است و پذیرش آن را ناگزیر می کند، اما اکثر مصادیق این دعوی در فقه، قضائی نیستند و بدون مراجعه به محکمه محقق می شوند یا ناظر به اثر عمل یا واقعه حقوقی دیگر هستند. لذا مطلوب به نظر می رسد که در نظام حقوقی از این تعبیر استفاده کرد و گستره آن را گسترش داد. بنابراین دعوی بدون منازع را می توان به دو صورت تصویر کرد: نخست، مصادیق مرسومه که در فقه از آنها یاد می شود و دعوی اصلاً طرفی در کسوت خواننده ندارد. دیگر، هنگامی که اخبار خواهان به زیان شخصی نیست و دعوا فاقد خواننده به معنای دقیق کلمه است. باید توجه داشت که هرچند تعیین خواننده از منظر آئینی، اجتناب ناپذیر است اما خواننده دعوی حاضر، ستیز و تعارضی با خواهان ندارد تا مدعی علیه انگاشته شود. اقامه دعوی در اینجا دستاویزی برای تأیید حقی است که اعمال آن نیاز به تسجیل قضائی دارد.

ماهیت و تصمیم دادگاه در دعوی بدون منازع، جنبه قضائی دارد و از امور ترافعی و حسی متمایز است. هیچ قانون یا قاعده حقوقی، صلاحیت رسیدگی محاکم را محدود به امور ترافعی نمی کند و به نظر می رسد هنگامی که امکان سازش و تنظیم سازش نامه برای دادگاه پیش بینی شده است، به طریق اولی می توان تسجیل و تثبیت خواسته بدون منازعه را پذیرفت و رأی دادگاه را در این خصوص، قابل استناد دانست.

همچنین با وجود این که ادّعی بدون منازع، تمام ارکان دعوی را ندارد و به تعبیری «شبه دعوی» انگاشته می شود، اما ضرورت تثبیت حقوق اشخاص اقتضا می - کند که هر جا نفع خواهان ایجاب کند بتواند به دادگاه مراجعه و اقامه دعوی نماید؛ لذا هر چند مصادیق دعوای بلامعارض زیاد نیست اما احصای آنها نیز امکان ندارد. بدیهی است که در صورت عدم منازعه و تردید دادگاه در نفع مدّعی، خواهان باید اثبات کند که تصمیم قضائی یگانه راه یا مناسب ترین طریق شناسایی و تثبیت حقوق وی است.

طبیعت ویژه دعوای بدون معارض، گاه مستلزم آثاری متفاوت از دیگر دعوای است. به ویژه نظر به این که کسی در مقام خواننده با خواهان به منازعه بر نمی خیزد، روشن است که مدّعی نیازی به اثبات ادّعی خود ندارد و با احراز شرایط، کلیه آثار قانونی اثبات برای خواهان، شناسایی و تثبیت می گردد. هر چند باید توجه داشت که در نبود مدّعی علیه، رعایت حقوق مکتسب قانونی و قضائی اشخاص ثالث ضروری است و ادّعی بدون منازع نمی تواند آنها را متزلزل نماید.

منابع

- آشتیانی، محمدحسن (۱۴۲۶ ق)، **کتاب الزّکاه**، ج ۲، چ ۱، قم: زهیر.
- آشتیانی، محمدحسن (۱۳۶۳)، **کتاب القضاء**، ج ۲، چ ۲، قم: دار الهجره.
- ابن ادریس حلّی، محمد بن احمد (۱۴۱۰ ق)، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، ج ۲، چ ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- امامی، سید حسن (۱۳۸۴)، **حقوق مدنی**، ج ۶، چ ۲۵، تهران: اسلامیّه.
- بحر العلوم، سید محمد (۱۴۰۳ ق)، **بلغه الفقیه**، ج ۳، چ ۴، تهران: مکتبه الصادق (ع).
- بحرانی، شیخ یوسف (۱۴۰۵ ق)، **الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره**، ج ۱۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- بحرانی، شیخ یوسف (۱۴۲۳ ق)، **الدرر النجفیّه**، ج ۲، قم: دار المصطفی لإحياء التراث.

- جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ ق)، **مسالك الأفهام الى تنقيح شرائع الاسلام**، ج ۱۴، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۶)، **دانشنامه حقوقی**، ج ۲ و ۳، چ ۶، تهران: امیرکبیر.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱)، **دایره المعارف علوم اسلامی قضائی**، ج ۲ و ۳، چ ۳، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق)، **تفصیل وسائل الشیعه الى تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۹، ۲۲ و ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۱۷ ق)، **العناوین**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- حلّی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ ق)، **قواعد الاحکام**، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- حلّی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ ق)، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، چ ۲، قم: اسماعیلیان.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲)، **مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی**، چ ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۳)، **حقوق دعاوی (قواعد عمومی)**، چ ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۳)، **حقوق دعاوی (تحلیل فقهی - حقوقی)**، چ ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ ق)، **تکمله منهاج الصالحین**، چ ۲۸، قم: مدینه العلم.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۷)، **مصباح الفقاهه**، تقریر: محمدعلی توحیدی، ج ۱، قم: داوری.
- رشتی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۱ ق)، **کتاب القضاء**، ج ۲، دار القرآن کریم.
- سبزواری، محمدباقر (۱۳۸۱)، **کفایه الاحکام**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۳۸۸)، **مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام**، ج ۲۷، قم: دار التفسیر.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۹)، **آیین دادرسی مدنی**، چ ۲، چ ۲۳، تهران: دراک.
- صدرزاده افشار، سید محسن (۱۳۷۹)، **آیین دادرسی مدنی و بازگانی**، چ ۵، تهران: جهاد دانشگاهی.

۳۴۳ ————— مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۲ - شماره ۲۲ - بهار و تابستان ۹۹

- طباطبائی، سید علی (۱۴۱۸ ق)، **ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل**، ج ۱۵، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

- طباطبائی مجاهد، سید محمد (بی تا)، **کتاب المناهل**، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۳۷۸)، **تکمله العروه الوثقی**، ج ۲، تهران: مطبعه الحیدری.

- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۳۶۴ ق)، **تهذیب الأحکام**، ج ۶، ج ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

- طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن (۱۴۰۰ ق)، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، ج ۲، بیروت: دار الکتب العربی.

- عابدیان، میرحسین؛ اسدزاده، مجتبی؛ فیروزمند، علی، (۱۳۹۲)، **در تکاپوی عدالت**، ج ۲، تهران: میزان.

- عاملی، سید جواد، **مفتاح الکرامه** (بی تا)، ج ۷ و ۱۰، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- عراقی، آقا ضیاء الدین (۱۴۲۱ ق)، **کتاب القضاء**، تقریر: ابوالفضل نجم آبادی، بی جا: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع).

- عراقی، آقا ضیاء الدین (بی تا)، **کتاب القضاء (شرح تبصره المتعلمین)**، تحقیق و تعلیق: محمد هادی معرفت، قم: مهر.

- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۶)، **اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی**، ج ۵، تهران: دادگستر.

- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، **حقوق خانواده**، ج ۲، ج ۶، تهران: بهمن برنا.

- کاشف الغطاء، حسن (۱۴۲۲ ق)، **أنوار الفقاهه (کتاب القضاء)**، مکتبه کاشف الغطاء العامه.

- کرکی (محقق)، علی بن حسین (۱۴۱۴ ق)، **جامع المقاصد فی شرح القواعد**، ج ۹، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۳۶۷ ق)، **الکافی**، ج ۷، ج ۳، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

- گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۳ ق)، **کتاب القضاء**، ج ۲، قم: دار القرآن کریم.

- گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۳۷۲)، **مجمع المسائل**، ج ۳، قم: دار القرآن کریم.

- گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۲ ق)، **الدر المنضود فی احکام الحدود**، قم: دار القرآن.

- متین دفتری، احمد (۱۳۷۸)، **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، ج ۱، تهران: مجد.

- موسوی بجنوردی، سید حسن (۱۴۱۹ ق)، **القواعد الفقهیّه**، ج ۳، قم: الهادی.

- میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۳۹۰)، **جامع الشتات فی اجوبه السؤالات**، تصحیح مرتضی رضوی، ج ۵.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ج ۴۰، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، ملا احمد (۱۴۱۵ ق)، **مستند الشیعه**، ج ۱۷، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- نراقی، ملا احمد (۱۴۲۲ ق)، **رسائل و مسائل**، ج ۱، کنگره بزرگداشت محققان نراقی.
- همدانی، آقا رضا (۱۳۷۶)، **مصباح الفقیه**، ج ۱۳، قم: المؤسسة الجعفریة لإحياء التراث.

